

## تبیین الگوی ارتباطی زوج‌های دارای تعارض مزمن با رویکرد تحلیل گفتمان

مشخصات نویسندگان:



تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است.  
 انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی **CC BY-NC 4.0** صورت گرفته است.

۱. نرگس علوی\*: گروه روان‌شناسی بالینی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران

\*پست الکترونیکی نویسنده مسئول: [alavi.narges@gmail.com](mailto:alavi.narges@gmail.com)

شيوه استناددهی: علوی، نرگس. (۱۴۰۵). تبیین الگوی ارتباطی زوج‌های دارای تعارض مزمن با رویکرد تحلیل گفتمان. سنجش، *ارزیابی و مداخلات زوج‌درمانی*، ۳(۱)، ۱۲-۱.

### چکیده

هدف پژوهش حاضر تبیین الگوی ارتباطی زوج‌های دارای تعارض مزمن با تأکید بر شیوه‌های گفتمانی تولید، تداوم و بازتولید تعارض در زندگی زناشویی بود. این پژوهش با رویکرد کیفی و روش تحلیل گفتمان انجام شد. مشارکت‌کنندگان شامل ۲۲ نفر، ۱۱ زن و ۱۱ مرد، از زوج‌های دارای تعارض مزمن ساکن شهر تهران بودند که به شیوه نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شدند. معیارهای ورود شامل حداقل سه سال زندگی مشترک، تجربه تعارض مکرر و پایدار در شش ماه گذشته، تمایل به مشارکت در مصاحبه، و نداشتن بحران حاد روان‌پزشکی یا خشونت جسمانی فعال بود. داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته عمیق گردآوری شد و فرایند نمونه‌گیری تا رسیدن به اشباع نظری ادامه یافت. مصاحبه‌ها ضبط، پیاده‌سازی و با استفاده از نرم‌افزار NVivo تحلیل شدند. تحلیل داده‌ها با تمرکز بر واژگان تکرارشونده، قطب‌بندی‌های معنایی، جایگاه‌های سوژه‌ای، راهبردهای توجیه، سرزنش، سکوت، دفاع و بازسازی روایت تعارض انجام گرفت. برای افزایش اعتبار پژوهش از بازبینی مشارکت‌کنندگان، کدگذاری مجدد، گفت‌وگوی تحلیلی با همکار پژوهشی و ثبت مسیر تصمیم‌گیری تحلیلی استفاده شد. تحلیل داده‌ها نشان داد الگوی ارتباطی زوج‌های دارای تعارض مزمن حول یک چرخه گفتمانی تکرارشونده شکل می‌گیرد که در آن گفت‌وگو از سطح حل مسئله فاصله گرفته و به میدان دفاع از هویت، اثبات بی‌گناهی و نسبت‌دادن تقصیر تبدیل می‌شود. چهار مقوله اصلی استخراج شد: گفتمان سرزنش و تقصیرسازی، گفتمان دفاعی و انکار سهم خود، گفتمان سکوت و کناره‌گیری، و گفتمان فرسایش امنیت عاطفی. این مقوله‌ها نشان دادند که تعارض مزمن نه صرفاً نتیجه اختلاف موضوعی، بلکه پیامد تثبیت یک نظم ارتباطی است که در آن هر کنش گفتاری به‌عنوان تهدید، حمله یا بی‌اعتنایی تفسیر می‌شود. نتایج نشان داد در زوج‌های دارای تعارض مزمن، مشکل اصلی تنها وجود اختلاف نیست، بلکه شیوه گفتمانی معنا دادن به اختلاف است. بنابراین، مداخلات زوج‌درمانی باید بر بازسازی زبان رابطه، کاهش قطب‌بندی‌های مقصر/قربانی، آموزش گفت‌وگوی مسئولانه و ایجاد امکان شنیده‌شدن هیجانی تمرکز کنند.

**واژگان کلیدی:** تعارض مزمن زناشویی؛ تحلیل گفتمان؛ الگوی ارتباطی؛ سرزنش؛ کناره‌گیری؛ زوج‌درمانی

## Explaining the Communication Pattern of Couples with Chronic Conflict: A Discourse Analysis Approach



© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the [CC BY-NC 4.0](https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/) License.

### Authors' Information:

1. Narges Alavi\*: Department of Clinical Psychology, University of Mazandaran, Babolsar, Iran

Corresponding author's email: [alavi.narges@gmail.com](mailto:alavi.narges@gmail.com)

**How to cite:** Alavi, N. (2026). Explaining the Communication Pattern of Couples with Chronic Conflict: A Discourse Analysis Approach. *Couple Therapy Assessment, Evaluation, and Intervention*, 3(1), 1-12.

### Abstract

This study aimed to explain the communication pattern of couples with chronic conflict by examining the discursive mechanisms through which marital conflict is produced, maintained, and reproduced. This qualitative study was conducted using a discourse analysis approach. The participants consisted of 22 individuals, including 11 women and 11 men, selected from couples experiencing chronic marital conflict in Tehran, Iran, through purposive sampling. Inclusion criteria were at least three years of marital life, recurrent and persistent conflict during the previous six months, willingness to participate in an in-depth interview, and absence of acute psychiatric crisis or active physical violence. Data were collected using semi-structured interviews and continued until theoretical saturation was achieved. All interviews were audio-recorded, transcribed verbatim, and analyzed using NVivo software. The analysis focused on recurrent linguistic patterns, interpretive repertoires, subject positions, blame narratives, defensive justifications, silence, withdrawal, and the discursive reconstruction of marital conflict. To enhance trustworthiness, member checking, peer debriefing, recoding, and an audit trail of analytic decisions were applied. The findings indicated that the communication pattern of couples with chronic conflict was organized around a repetitive discursive cycle in which conversation gradually moved away from problem solving and became a field for defending identity, proving innocence, and attributing blame. Four main categories emerged from the data: the discourse of blame and fault attribution, the discourse of defensiveness and denial of personal contribution, the discourse of silence and withdrawal, and the discourse of erosion of emotional security. These categories showed that chronic conflict is not merely the result of disagreement over specific issues, but rather the outcome of a stabilized communicative order in which each utterance is interpreted as threat, attack, rejection, or indifference. The results suggest that the core problem in chronically conflicted couples is not only the presence of disagreement, but also the discursive way in which disagreement is interpreted and reproduced. Therefore, couple therapy interventions should focus on reconstructing relational language, reducing victim–blamer polarization, strengthening accountable dialogue, and creating opportunities for emotional recognition and responsive listening.

**Keywords:** *chronic marital conflict; discourse analysis; communication pattern; blame; withdrawal; couple therapy*

تعارض زناشویی یکی از بنیادی‌ترین حوزه‌های مطالعه در روان‌شناسی خانواده و زوج‌درمانی است، زیرا کیفیت ارتباط زوجین نه‌تنها رضایت زناشویی، بلکه سلامت روان، کارکرد خانواده، کیفیت فرزندپروری و تداوم رابطه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در بسیاری از زوج‌ها، تعارض به‌صورت مقطعی، موقعیتی و قابل حل تجربه می‌شود؛ اما در برخی روابط، اختلاف‌ها به‌تدریج از سطح مسئله‌های روزمره فراتر می‌روند و به الگوی پایدار، تکرارشونده و فرساینده‌ای از گفت‌وگو، سوءتفاهم، سرزنش، دفاع، سکوت و فاصله‌گیری تبدیل می‌شوند. در چنین وضعیتی، تعارض مزمن نه صرفاً یک رویداد ارتباطی، بلکه نوعی نظم گفتمانی است که در آن زوجین به شیوه‌ای خاص درباره خود، دیگری، رابطه، گذشته و آینده سخن می‌گویند و همین شیوه سخن گفتن، تعارض را بازتولید می‌کند. پژوهش‌های کلاسیک در حوزه تعاملات زناشویی نشان داده‌اند که پایداری یا فروپاشی روابط زناشویی به میزان قابل توجهی با الگوهای ارتباطی، هیجانی و فیزیولوژیک زوجین در موقعیت‌های تعارض مرتبط است (Gottman & Levenson, 1992, 2000; Gottman & Krokoff, 1989).

در ادبیات زوج‌درمانی، تعارض مزمن معمولاً با ویژگی‌هایی مانند تکرار موضوعات حل‌نشده، ناتوانی در گفت‌وگوی سازنده، تشدید سریع هیجان منفی، سرزنش متقابل، کاهش صمیمیت، دفاعی شدن، کناره‌گیری، تحقیر و ناتوانی در ترمیم رابطه شناخته می‌شود. اهمیت تعارض مزمن در آن است که زوجین ممکن است بارها درباره مسائل مشابه گفت‌وگو کنند، اما هر گفت‌وگو نه‌تنها به حل مسئله منجر نشود، بلکه به تثبیت بیشتر مواضع قبلی بینجامد. در چنین روابطی، مسئله اصلی این نیست که زوجین درباره چه موضوعی اختلاف دارند، بلکه این است که اختلاف را چگونه معنا می‌کنند، چگونه درباره آن سخن می‌گویند، چه جایگاهی برای خود و دیگری می‌سازند و چگونه از زبان برای دفاع از هویت خود یا بی‌اعتبارسازی شریک زندگی استفاده می‌کنند. بر این اساس، تحلیل تعارض مزمن مستلزم عبور از نگاه صرفاً رفتاری به ارتباط و حرکت به سوی فهم گفتمانی رابطه است.

مطالعات گاتمن و همکاران نشان داده‌اند که برخی الگوهای ارتباطی منفی، مانند انتقاد، تحقیر، دفاعی‌گری و دیوارسنگی یا انسداد ارتباطی، می‌توانند فرسایش رابطه را پیش‌بینی کنند و کیفیت تعارض را از اختلاف قابل‌مدیریت به چرخه‌ای مخرب تبدیل سازند (Gottman, 1993; Gottman & Levenson, 2000). این الگوها از آن جهت اهمیت دارند که تنها رفتارهای منفرد نیستند، بلکه اغلب به‌صورت زنجیره‌ای رخ می‌دهند؛ برای مثال، انتقاد یک طرف می‌تواند دفاعی شدن طرف مقابل را فعال کند، دفاعی شدن می‌تواند احساس شنیده‌نشدن را تشدید کند، و در نهایت یکی از زوجین برای کاهش فشار هیجانی به سکوت یا کناره‌گیری پناه ببرد. این چرخه، در صورت تکرار، به بخشی از زبان روزمره رابطه تبدیل می‌شود و زوجین حتی پیش از آغاز گفت‌وگو، نتیجه آن را شکست‌خورده، تهدیدکننده یا بی‌فایده تصور می‌کنند.

یکی از الگوهای مهم در تبیین تعارض مزمن، الگوی مطالبه/کناره‌گیری است. در این الگو، یکی از زوجین با فشار، پیگیری، شکایت یا سرزنش خواهان گفت‌وگو و تغییر می‌شود، در حالی که طرف مقابل با سکوت، اجتناب، تغییر موضوع یا خروج روانی از گفت‌وگو پاسخ می‌دهد. پژوهش‌های کریستنسن و هیوی و نیز مطالعات بعدی نشان داده‌اند که این الگو با نارضایتی زناشویی، تداوم تعارض و کاهش احساس نزدیکی مرتبط است (Christensen & Heavey, 1990; Heavey et al., 1995; Papp et al., 2009; Schrodtt et al., 2014). اهمیت این الگو

در آن است که هر دو طرف رفتار خود را موجه می‌دانند: فرد مطالبه‌گر سکوت دیگری را نشانه بی‌توجهی و بی‌مسئولیتی تفسیر می‌کند، در حالی که فرد کناره‌گیر فشار و پیگیری طرف مقابل را حمله، کنترل یا تحقیر تلقی می‌کند. بنابراین، تعارض مزمن در این سطح نه تنها از رفتارها، بلکه از تفسیرهای گفتمانی زوجین از رفتار یکدیگر تغذیه می‌شود.

از منظر تحلیل گفتمان، زبان صرفاً ابزار انتقال تجربه نیست، بلکه در ساختن تجربه نقش فعال دارد. افراد از طریق زبان، هویت‌ها، مسئولیت‌ها، روابط قدرت، جایگاه‌های اخلاقی و مرزهای حق/باطل را تولید می‌کنند. در روابط زناشویی دارای تعارض مزمن، واژگانی مانند «همیشه»، «هیچ‌وقت»، «تو مقصری»، «من قربانی‌ام»، «تو اصلاً نمی‌فهمی»، «بحث کردن فایده ندارد» و «من دیگر حرفی ندارم» فقط جمله‌هایی روزمره نیستند؛ این عبارات می‌توانند نشانه‌هایی از یک نظام معنایی باشند که در آن رابطه به میدان محاکمه، دفاع، فرار یا اثبات بی‌گناهی تبدیل شده است. فیرکلاف تحلیل گفتمان را راهی برای فهم رابطه میان زبان، قدرت و ساختارهای اجتماعی می‌داند. (Fairclough, 1992, 2003) جی نیز تأکید می‌کند که زبان در متن موقعیت، هویت‌ها و روابط اجتماعی را می‌سازد و بازتولید می‌کند. (Gee, 2014) از این منظر، تعارض زناشویی مزمن را می‌توان نه فقط به‌عنوان تعارض دو فرد، بلکه به‌عنوان تعامل دو نظام معنایی بررسی کرد که هر کدام دیگری را در جایگاه خاصی قرار می‌دهد.

رویکرد تحلیل گفتمان در مطالعه روابط زوجین این امکان را فراهم می‌کند که پژوهشگر فراتر از محتوای آشکار شکایت‌ها حرکت کند و به این پرسش بپردازد که زوجین چگونه از طریق زبان، خود را قربانی، طرف مقابل را مقصر، رابطه را بن‌بست، سکوت را دفاع، و اعتراض را حمله معنا می‌کنند. این رویکرد به‌ویژه برای مطالعه تعارض مزمن مناسب است، زیرا تعارض مزمن معمولاً در سطح رویدادهای عینی قابل فهم نیست. ممکن است موضوع تعارض درباره مسائل مالی، فرزندپروری، روابط با خانواده اصلی، تقسیم کار خانگی یا صمیمیت عاطفی باشد، اما در لایه عمیق‌تر، تعارض درباره دیده‌شدن، شنیده‌شدن، احترام، قدرت، کنترل، اعتماد و امنیت عاطفی است. بنابراین، تحلیل گفتمان می‌تواند نشان دهد که چگونه اختلاف‌های ظاهراً متفاوت، از منطق ارتباطی مشابهی پیروی می‌کنند.

پژوهش‌های مربوط به رضایت زناشویی و کیفیت رابطه نیز نشان داده‌اند که تعاملات منفی زوجین، به‌ویژه زمانی که با اسنادهای منفی، ذهن‌خوانی، تعمیم افراطی و ناتوانی در ترمیم همراه شوند، می‌توانند به کاهش رضایت و پایداری رابطه منجر شوند؛ (Bradbury et al., 2000) (Fincham & Beach, 1999; Karney & Bradbury, 1995). در تعارض مزمن، زوجین اغلب سخنان یکدیگر را نه بر اساس معنای فعلی، بلکه بر اساس تاریخچه انباشته‌شده رابطه تفسیر می‌کنند. به بیان دیگر، یک جمله ساده ممکن است در بافت رابطه‌ای پرتنش، به‌عنوان نشانه‌ای از بی‌احترامی، بی‌علاقگی یا سلطه‌گری دریافت شود. این فرایند موجب می‌شود گفت‌وگوها پیش از آنکه امکان حل مسئله پیدا کنند، وارد مسیر دفاع و حمله شوند. در چنین شرایطی، زبان رابطه از حالت گفت‌وگوی تعاملی به حالت موضع‌گیری هویتی تبدیل می‌شود.

با وجود غنای پژوهش‌های کمی درباره تعارض زناشویی، بخش قابل‌توجهی از مطالعات بر سنجش شدت تعارض، رضایت زناشویی یا فراوانی رفتارهای ارتباطی متمرکز بوده‌اند. این مطالعات ارزشمندند، اما کمتر نشان می‌دهند که زوجین در متن زندگی روزمره چگونه تعارض را روایت می‌کنند و از چه منابع زبانی برای توجیه، سرزنش، دفاع یا کناره‌گیری استفاده می‌کنند. در بافت فرهنگی ایران، که رابطه زناشویی تحت تأثیر

انتظارات خانوادگی، هنجارهای جنسیتی، ارزش‌های دینی و فرهنگی، ملاحظات آبرو، نقش خانواده‌های اصلی و حساسیت‌های مربوط به طلاق و تداوم زندگی مشترک قرار دارد، مطالعه گفتمانی تعارض اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. زوجین ایرانی ممکن است تعارض را نه تنها در نسبت با خواسته‌های فردی، بلکه در پیوند با تعهد، آبرو، نقش‌های جنسیتی، وظیفه همسری، مداخله خانواده‌ها و داوری اجتماعی معنا کنند. از این رو، فهم الگوی ارتباطی زوج‌های دارای تعارض مزمن در تهران می‌تواند تصویری دقیق‌تر از سازوکارهای زبانی و معنایی تداوم تعارض ارائه دهد. بر این اساس، پژوهش حاضر با رویکرد کیفی و روش تحلیل گفتمان طراحی شد تا الگوی ارتباطی زوج‌های دارای تعارض مزمن را از خلال روایت‌ها، واژگان، جایگاه‌های سوژه‌ای و راهبردهای گفتاری آنان تبیین کند. تمرکز این مطالعه بر این است که زوجین چگونه درباره تعارض سخن می‌گویند، چه الگوهای معنایی در روایت‌های آنان تکرار می‌شود، چگونه خود و شریک زندگی را در جایگاه‌های «قربانی»، «مقصر»، «بی تفاوت»، «کنترل‌گر»، «نادیده گرفته شده» یا «خسته از گفت‌وگو» قرار می‌دهند، و این جایگاه‌سازی‌ها چگونه به تداوم تعارض کمک می‌کند. هدف پژوهش حاضر تبیین الگوی ارتباطی زوج‌های دارای تعارض مزمن با رویکرد تحلیل گفتمان بود.

## روش‌شناسی

پژوهش حاضر با رویکرد کیفی و روش تحلیل گفتمان انجام شد. انتخاب رویکرد کیفی به این دلیل بود که هدف مطالعه، سنجش فراوانی تعارض یا آزمون رابطه میان متغیرها نبود، بلکه فهم عمیق شیوه‌های گفتاری و معنایی زوجین در بازنمایی تعارض مزمن مدنظر قرار داشت. تحلیل گفتمان به پژوهشگر امکان داد که زبان مصاحبه‌ها نه تنها به‌عنوان گزارش تجربه، بلکه به‌عنوان بخشی از فرایند ساخت تجربه، هویت و رابطه بررسی شود. در این پژوهش، تحلیل بر سه سطح متمرکز بود: محتوای آشکار روایت‌ها، الگوهای زبانی و تفسیری تکرارشونده، و جایگاه‌هایی که مشارکت‌کنندگان برای خود و همسرشان در جریان روایت تعارض می‌ساختند. این جهت‌گیری با رویکردهای معاصر تحلیل گفتمان همسو است که زبان را در پیوند با کنش اجتماعی، روابط قدرت، هویت و معنا بررسی می‌کنند (Fairclough, 1992; Gee, 2014; Potter & Wetherell, 1987).

مشارکت‌کنندگان پژوهش شامل ۲۲ نفر از زوج‌های دارای تعارض مزمن ساکن شهر تهران بودند. این تعداد شامل ۱۱ زن و ۱۱ مرد بود که در قالب ۱۱ زوج در پژوهش شرکت کردند. انتخاب مشارکت‌کنندگان با نمونه‌گیری هدفمند انجام شد و تلاش گردید افراد از نظر سن، مدت ازدواج، سطح تحصیلات و وضعیت اشتغال تنوع کافی داشته باشند. معیارهای ورود به پژوهش عبارت بودند از: داشتن حداقل سه سال سابقه زندگی مشترک، گزارش تعارض مکرر و پایدار در شش ماه گذشته، تمایل هر دو زوج به شرکت در پژوهش، توانایی بیان تجربه‌های ارتباطی، رضایت آگاهانه برای ضبط مصاحبه. معیارهای خروج شامل وجود خشونت جسمانی فعال و پرخطر، مصرف شدید مواد، بحران حاد روان‌پزشکی، یا ناتوانی در ادامه مصاحبه بود. نمونه‌گیری تا جایی ادامه یافت که داده‌های جدید، مقوله مفهومی تازه‌ای به تحلیل اضافه نکردند و اشباع نظری حاصل شد. اشباع نظری در مصاحبه بیستم مشاهده شد و دو مصاحبه دیگر برای اطمینان از کفایت داده‌ها انجام گرفت.

داده‌ها تنها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته عمیق گردآوری شد. مصاحبه‌ها به صورت فردی انجام گرفت تا هر مشارکت‌کننده بتواند بدون حضور همسر، تجربه‌ها، احساسات و تفسیرهای خود را بیان کند. مدت مصاحبه‌ها بین ۵۵ تا ۹۰ دقیقه بود و میانگین مدت مصاحبه

حدود ۷۰ دقیقه برآورد شد. راهنمای مصاحبه شامل پرسش‌هایی درباره تجربه تعارض‌های مکرر، شیوه آغاز بحث، واژگان رایج در هنگام اختلاف، واکنش هر یک از زوجین هنگام تنش، نقش سکوت یا دفاع، احساس شنیده‌شدن یا نشدن، معنای تعارض برای مشارکت‌کننده، و برداشت او از جایگاه خود و همسر در رابطه بود. نمونه پرسش‌ها عبارت بودند از: «وقتی بین شما اختلافی تکرار می‌شود، معمولاً گفت‌وگو از کجا شروع می‌شود؟»، «در لحظه تعارض، شما خودتان را در چه جایگاهی می‌بینید؟»، «معمولاً از چه کلماتی برای توصیف همسران در زمان اختلاف استفاده می‌کنید؟»، «وقتی سکوت می‌کنید یا همسران سکوت می‌کند، این سکوت برای شما چه معنایی دارد؟» و «پس از پایان بحث، چه روایتی از آن گفت‌وگو در ذهن شما باقی می‌ماند؟»

تمام مصاحبه‌ها با رضایت مشارکت‌کنندگان ضبط و سپس کلمه‌به‌کلمه پیاده‌سازی شد. تحلیل داده‌ها با کمک نرم‌افزار NVivo انجام گرفت. فرایند تحلیل شامل چند مرحله بود: نخست، خواندن مکرر متن مصاحبه‌ها برای آشنایی با فضای کلی داده‌ها؛ دوم، شناسایی واحدهای معنایی مرتبط با شیوه‌های گفتاری، واژگان تکرارشونده، استعاره‌ها، قطب‌بندی‌های معنایی و جایگاه‌سازی‌های زوجین؛ سوم، کدگذاری اولیه عبارات و قطعات گفتاری؛ چهارم، ادغام کدهای مشابه و تشکیل مقوله‌های گفتمانی؛ پنجم، تحلیل رابطه میان مقوله‌ها و استخراج الگوی مرکزی ارتباطی؛ و ششم، بازخوانی داده‌ها برای اطمینان از پیوند مقوله‌ها با شواهد مصاحبه‌ای. در تحلیل، توجه ویژه‌ای به عباراتی شد که در آن مشارکت‌کنندگان خود را «تنها»، «نادیده‌گرفته‌شده»، «مجبور به دفاع»، «بی‌صدا»، «قربانی»، «خسته» یا «متهم» معرفی می‌کردند و همسر را در جایگاه «بی‌تفاوت»، «کنترل‌گر»، «همیشه طلبکار»، «فرارکننده»، «ناشنوا» یا «مقصر» قرار می‌دادند.

برای تأمین اعتبار و استحکام پژوهش، از معیارهای اعتمادپذیری در پژوهش کیفی استفاده شد (Lincoln & Guba, 1985). بدین منظور، بخشی از برداشت‌های تحلیلی برای چند مشارکت‌کننده ارسال شد و آنان درباره انطباق یافته‌ها با تجربه زیسته خود نظر دادند. همچنین کدگذاری بخشی از مصاحبه‌ها پس از فاصله زمانی دو هفته‌ای تکرار شد تا ثبات تحلیلی بررسی شود. گفت‌وگوی انتقادی با یک همکار پژوهشی آشنا با روش‌های کیفی برای کاهش سوگیری تفسیری انجام گرفت. علاوه بر این، مسیر تصمیم‌گیری تحلیلی، تغییرات کدها، ادغام مقوله‌ها و دلایل انتخاب مقوله‌های نهایی ثبت شد. ملاحظات اخلاقی شامل دریافت رضایت آگاهانه، توضیح هدف پژوهش، اختیار خروج از مطالعه در هر زمان، حفظ محرمانگی اطلاعات، حذف نشانه‌های هویتی از متن مصاحبه‌ها و استفاده از کد به‌جای نام واقعی مشارکت‌کنندگان رعایت شد.

## یافته‌ها

از مجموع ۲۲ مشارکت‌کننده، ۱۱ نفر زن و ۱۱ نفر مرد بودند؛ بنابراین فراوانی جنسیت در نمونه برابر بود و هر گروه ۵۰ درصد نمونه را تشکیل می‌داد. دامنه سنی مشارکت‌کنندگان از ۲۹ تا ۵۲ سال بود؛ ۶ نفر، معادل ۲۷.۳ درصد، در گروه سنی ۲۹ تا ۳۵ سال، ۱۰ نفر، معادل ۴۵.۴ درصد، در گروه سنی ۳۶ تا ۴۵ سال، و ۶ نفر، معادل ۲۷.۳ درصد، در گروه سنی ۴۶ تا ۵۲ سال قرار داشتند. مدت ازدواج مشارکت‌کنندگان بین ۴ تا ۲۶ سال بود؛ ۵ نفر، معادل ۲۲.۷ درصد، سابقه ازدواج ۴ تا ۷ سال، ۹ نفر، معادل ۴۰.۹ درصد، سابقه ازدواج ۸ تا ۱۵ سال، و ۸ نفر، معادل ۳۶.۴ درصد، سابقه ازدواج بیش از ۱۵ سال داشتند. از نظر تحصیلات، ۴ نفر، معادل ۱۸.۲ درصد، دارای دیپلم یا فوق‌دیپلم، ۱۰ نفر،

معادل ۴۵.۴ درصد، دارای مدرک کارشناسی، و ۸ نفر، معادل ۳۶.۴ درصد، دارای تحصیلات کارشناسی ارشد یا بالاتر بودند. همچنین ۱۵ نفر، معادل ۶۸.۲ درصد، شاغل و ۷ نفر، معادل ۳۱.۸ درصد، خانه‌دار یا فاقد اشتغال رسمی بودند. تحلیل مصاحبه‌ها نشان داد که در اغلب زوج‌ها، تعارض مزمن به موضوع واحدی محدود نبود، بلکه در حوزه‌هایی مانند مسائل مالی، فرزندپروری، روابط با خانواده‌های اصلی، تقسیم مسئولیت‌های خانه، صمیمیت عاطفی، و احساس بی‌احترامی تکرار می‌شد.

تحلیل داده‌ها به استخراج یک الگوی مرکزی و چهار مقوله اصلی منجر شد. الگوی مرکزی پژوهش با عنوان «چرخه گفتمانی تهدید، تقصیر، دفاع و انسداد ارتباطی» نام‌گذاری شد. این الگو نشان می‌دهد که در زوج‌های دارای تعارض مزمن، گفت‌وگو اغلب با طرح یک ناراضی‌تی آغاز می‌شود، اما به سرعت از سطح مسئله خارج شده و به میدان دفاع از هویت فردی، اثبات مظلومیت، نسبت‌دادن تقصیر و اجتناب از آسیب بیشتر تبدیل می‌شود. در این چرخه، هر طرف سخن خود را واکنشی منطقی به رفتار دیگری می‌داند، اما همان سخن از سوی طرف مقابل به‌عنوان حمله، بی‌اعتنایی، کنترل یا طرد تفسیر می‌شود. بنابراین، تعارض مزمن بیشتر از آنکه نتیجه اختلاف درباره موضوعی مشخص باشد، پیامد شکل‌گیری یک منطق گفتمانی پایدار است که در آن معنای هر جمله پیشاپیش توسط تاریخچه‌ای از رنج، بی‌اعتمادی و سوءبرداشت تعیین می‌شود.

**گفتمان سرزنش و تقصیرسازی** نخستین مقوله اصلی بود. در این الگو، مشارکت‌کنندگان تعارض را از طریق نسبت‌دادن علت مشکل به ویژگی‌های شخصی، نیت‌ها یا بی‌مسئولیتی همسر توضیح می‌دادند. واژگانی مانند «همیشه»، «هیچ‌وقت»، «اصلاً»، «ذاتاً»، «همه تقصیر اوست» و «او نمی‌خواهد بفهمد» در روایت‌ها فراوان تکرار شد. این زبان تعمیم‌دهنده باعث می‌شد رویدادهای خاص به نشانه‌ای از نقص کلی شخصیت همسر تبدیل شود. یکی از زنان مشارکت‌کننده گفت: «من هر بار فقط یک چیز ساده می‌خواهم، ولی او طوری رفتار می‌کند که انگار من دشمنش هستم. بعد آخرش هم می‌گوید تو همیشه غر می‌زنی.» یکی از مردان نیز اظهار کرد: «هر مشکلی پیش می‌آید، آخرش من مقصرم. حتی اگر موضوع ربطی به من نداشته باشد، بحث به این می‌رسد که من بی‌احساس و بی‌مسئولیتم.» در این مقوله، زوجین با ساختن جایگاه «مقصر» برای دیگری، به‌طور هم‌زمان برای خود جایگاه «قربانی» یا «تحمّل‌کننده» می‌ساختند. این جایگاه‌سازی موجب می‌شد امکان پذیرش سهم متقابل در تعارض کاهش یابد، زیرا هرگونه پذیرش مسئولیت به‌منزله شکست در میدان دفاع اخلاقی تلقی می‌شد.

**گفتمان دفاعی و انکار سهم خود** دومین مقوله اصلی بود. بسیاری از مشارکت‌کنندگان هنگام توصیف تعارض، پیش از بیان احساس یا نیاز خود، به توضیح این نکته می‌پرداختند که چرا واکنش آنان موجه بوده است. در این گفتمان، زبان رابطه از «بیان تجربه» به «دفاع حقوقی» تبدیل می‌شد؛ گویی هر گفت‌وگو نوعی دادگاه است و فرد باید بی‌گناهی خود را ثابت کند. عبارات تکرارشونده‌ای مانند «من مجبور شدم»، «اگر او این کار را نمی‌کرد من هم آن‌طور نمی‌شدم»، «من فقط جوابش را دادم» و «من سکوت کردم چون بحث فایده نداشت» نشان می‌داد که مشارکت‌کنندگان رفتار خود را بیشتر به‌عنوان واکنش به رفتار همسر معنا می‌کنند تا کنشی که خود نیز در تداوم چرخه تعارض نقش دارد. یکی از مردان گفت: «وقتی از در می‌آید شروع می‌کند به ایراد گرفتن. من اگر صدایم بالا می‌رود، به‌خاطر این است که دیگر راهی نمی‌گذارد.»

بعد می‌گوید تو عصبی هستی.» یکی از زنان نیز بیان کرد: «من دفاع می‌کنم چون اگر دفاع نکنم، تمام حرف‌هایش می‌شود حقیقت. انگار باید ثابت کنم من آن آدم بدی نیستم که او می‌گوید.» این مقوله نشان داد که دفاعی‌گری در زوج‌های دارای تعارض مزمن فقط یک واکنش هیجانی نیست، بلکه یک راهبرد گفتمانی برای حفظ هویت در برابر تهدید ادراک‌شده است.

**گفتمان سکوت و کناره‌گیری** سومین مقوله اصلی بود. در روایت مشارکت‌کنندگان، سکوت معانی متعددی داشت: برای برخی نشانه بی‌تفاوتی، برای برخی ابزار کنترل، برای برخی راهی برای جلوگیری از تشدید بحث، و برای برخی نشانه ناامیدی کامل از فهمیده‌شدن بود. نکته مهم این بود که معنای سکوت برای گوینده و شنونده یکسان نبود. فردی که سکوت می‌کرد، آن را اغلب به‌عنوان «راه نجات»، «کنترل خشم» یا «جلوگیری از بدتر شدن» توضیح می‌داد؛ اما طرف مقابل همان سکوت را «بی‌احترامی»، «تنبیه»، «طرد» یا «فرار از مسئولیت» تفسیر می‌کرد. یکی از زنان گفت: «وقتی ساکت می‌شود، برای من یعنی من ارزش جواب دادن هم ندارم. آن سکوت از هر حرفی بدتر است.» در مقابل، همسر او در مصاحبه جداگانه بیان کرد: «من ساکت می‌شوم چون اگر حرف بزنم دعوا بدتر می‌شود. ولی او همین سکوت را می‌گیرد و می‌گوید تو بی‌احساسی.» این ناهمخوانی معنایی نشان داد که سکوت در تعارض مزمن یک خلأ ارتباطی نیست، بلکه خود یک پیام گفتمانی قدرتمند است. سکوت به‌جای پایان دادن به تعارض، اغلب آن را به سطحی پنهان‌تر منتقل می‌کرد و موجب انباشت رنج، کینه و پیش‌داوری می‌شد.

**گفتمان فرسایش امنیت عاطفی** چهارمین مقوله اصلی بود. تحلیل مصاحبه‌ها نشان داد که پیامد تکرار سرزنش، دفاع و سکوت، کاهش تدریجی احساس امنیت در گفت‌وگو است. مشارکت‌کنندگان بارها بیان کردند که دیگر نمی‌توانند بدون ترس از قضاوت، حمله، تمسخر یا سوءبرداشت با همسر خود صحبت کنند. در این مقوله، رابطه از فضای «گفت‌وگوی صمیمانه» به فضای «مراقبت از خود در برابر آسیب» تبدیل می‌شد. یکی از مشارکت‌کنندگان زن گفت: «قبل از اینکه حرف بزنم، چند بار در ذهنم جمله را عوض می‌کنم که دعوا نشود، ولی باز هم دعوا می‌شود. آخرش به این نتیجه می‌رسم که بهتر است چیزی نگویم.» یکی از مردان نیز بیان کرد: «دیگر هر حرفی می‌زنم، انگار علیه خودم استفاده می‌شود. برای همین ترجیح می‌دهم چیزهای مهم را نگویم.» این گفتمان نشان داد که در تعارض مزمن، زوجین فقط از موضوع اختلاف نمی‌ترسند، بلکه از خود فرایند گفت‌وگو نیز احساس تهدید می‌کنند. به همین دلیل، رابطه به تدریج از امکان گفت‌وگوی ترمیمی تهی می‌شود و هر تلاش برای نزدیک‌شدن، در صورت نبود امنیت عاطفی، به بازفعال‌سازی چرخه تعارض منجر می‌گردد.

در مجموع، یافته‌ها نشان داد که الگوی ارتباطی زوج‌های دارای تعارض مزمن از چهار حرکت گفتمانی پیوسته تشکیل می‌شود: نخست، تبدیل نارضایتی به اتهام؛ دوم، تبدیل اتهام به دفاع؛ سوم، تبدیل دفاع به انسداد یا سکوت؛ و چهارم، تبدیل انسداد به احساس ناامنی و فاصله عاطفی. این چرخه موجب می‌شود زوجین به تدریج نه با مسئله، بلکه با تصویری تهدیدکننده از یکدیگر وارد گفت‌وگو شوند. در چنین الگویی، هدف پنهان گفت‌وگو دیگر حل مسئله نیست، بلکه اثبات حقانیت، جلوگیری از شکست هویتی، کاهش فشار هیجانی یا محافظت از خود در برابر آسیب است. بنابراین، تعارض مزمن را می‌توان نوعی «گفت‌وگوی بی‌گفت‌وگو» دانست؛ وضعیتی که در آن زوجین زیاد سخن می‌گویند، اما کمتر شنیده می‌شوند و هر جمله به‌جای گشودن مسیر فهم متقابل، به تقویت مرزهای دفاعی منجر می‌شود.

## بحث و نتیجه‌گیری

هدف پژوهش حاضر تبیین الگوی ارتباطی زوج‌های دارای تعارض مزمن با رویکرد تحلیل گفتمان بود. یافته‌ها نشان داد که تعارض مزمن در زوجین مورد مطالعه نه صرفاً محصول اختلاف درباره موضوعات روزمره، بلکه نتیجه تثبیت چرخه‌ای گفتمانی است که در آن نارضایتی به سرزنش، سرزنش به دفاع، دفاع به سکوت یا کناره‌گیری، و سکوت به فرسایش امنیت عاطفی تبدیل می‌شود. این یافته با رویکردهای تعاملی در مطالعات زناشویی همسو است که تأکید می‌کنند کیفیت تعامل زوجین در لحظات تعارض، شاخص مهمی برای فهم رضایت و پایداری رابطه است (Bradbury et al., 2000; Fincham & Beach, 1999; Gottman & Levenson, 1992). بر اساس یافته‌های این پژوهش، آنچه تعارض را مزمن می‌سازد، فقط تکرار اختلاف نیست، بلکه تکرار یک منطق ارتباطی است که در آن هر طرف خود را در موضع دفاع اخلاقی قرار می‌دهد و دیگری را عامل اصلی رنج رابطه معرفی می‌کند. از این رو، تعارض مزمن را باید به‌عنوان پدیده‌ای زبانی، هیجانی و هویتی فهم کرد.

در ارتباط با مقوله نخست، یعنی گفتمان سرزنش و تقصیرسازی، یافته‌ها نشان داد که زوجین دارای تعارض مزمن تمایل دارند مشکلات رابطه را به ویژگی‌های پایدار، کلی و منفی همسر نسبت دهند. این یافته با پژوهش‌هایی همسو است که نشان داده‌اند اسنادهای منفی و تعمیم‌یافته در روابط زناشویی با نارضایتی، تشدید تعارض و کاهش امکان حل مسئله همراه است (Fincham & Beach, 1999; Karney & Bradbury, 1995). هنگامی که یک رفتار خاص، مانند دیر آمدن، سکوت کردن یا فراموش کردن یک مسئولیت، به نشانه‌ای از «بی‌علاقگی»، «بی‌مسئولیتی» یا «خودخواهی ذاتی» تفسیر می‌شود، گفت‌وگو از سطح مسئله قابل حل به سطح قضاوت درباره شخصیت منتقل می‌شود. این همان نقطه‌ای است که زبان رابطه به جای توصیف تجربه، به ابزار محاکمه تبدیل می‌شود. یافته حاضر همچنین با چارچوب گاتمن همخوان است؛ زیرا انتقاد و تحقیر زمانی مخرب می‌شوند که شکایت درباره یک رفتار مشخص به حمله به شخصیت یا ارزشمندی طرف مقابل تبدیل شود (Gottman, 1993; Gottman & Levenson, 2000).

در ارتباط با مقوله دوم، یعنی گفتمان دفاعی و انکار سهم خود، نتایج نشان داد که بسیاری از مشارکت‌کنندگان پیش از بیان احساسات و نیازها، درگیر توجیه رفتار خود و اثبات بی‌گناهی می‌شوند. این وضعیت با مفهوم دفاعی‌گری در ادبیات زوج‌درمانی همسو است. دفاعی‌گری اغلب زمانی رخ می‌دهد که فرد سخن همسر را نه به‌عنوان بیان رنج یا نیاز، بلکه به‌عنوان حمله به هویت و شایستگی خود دریافت می‌کند (Gottman, 1993). در چنین شرایطی، پاسخ فرد نه مبتنی بر همدلی، بلکه مبتنی بر خنثی‌سازی اتهام است. یافته‌های این پژوهش نشان داد که دفاعی‌گری در زوج‌های دارای تعارض مزمن فقط یک واکنش لحظه‌ای نیست، بلکه بخشی از گفتمان پایدار رابطه است؛ به این معنا که زوجین از پیش انتظار دارند مورد اتهام قرار گیرند و بنابراین با آمادگی دفاعی وارد گفت‌وگو می‌شوند. این وضعیت باعث می‌شود حتی بیان ساده نارضایتی نیز به سرعت به جدال بر سر «چه کسی مقصر است» تبدیل شود. چنین الگویی با پژوهش‌هایی همخوان است که نشان می‌دهند تعاملات منفی تکرارشونده و ناتوانی در ترمیم، به کاهش رضایت زناشویی و فرسایش ارتباط کمک می‌کنند (Bradbury et al., 2000; Gottman & Levenson, 1992).

در ارتباط با مقوله سوم، یعنی گفتمان سکوت و کناره‌گیری، یافته‌ها با ادبیات گسترده الگوی مطالبه/کناره‌گیری همخوانی دارد. پژوهش‌های پیشین نشان داده‌اند که در بسیاری از زوج‌های ناراضی، یک طرف با پیگیری، شکایت یا مطالبه وارد گفت‌وگو می‌شود و طرف مقابل با اجتناب، سکوت یا عقب‌نشینی واکنش نشان می‌دهد. (Christensen & Heavey, 1990; Heavey et al., 1995; Papp et al., 2009) فراتحلیل شروت و همکاران نیز نشان داده است که الگوی مطالبه/کناره‌گیری با پیامدهای نامطلوب ارتباطی و رابطه‌ای همراه است. (Schrodt et al., 2014) یافته متمایز پژوهش حاضر این بود که سکوت برای زوجین معانی متضادی داشت. برای فرد کناره‌گیر، سکوت راهی برای جلوگیری از تشدید تنش بود؛ اما برای طرف مقابل، سکوت نشانه بی‌تفاوتی، بی‌احترامی یا طرد تلقی می‌شد. این ناهمخوانی معنایی نشان می‌دهد که مداخله درمانی نباید فقط بر کاهش سکوت تمرکز کند، بلکه باید معنای سکوت را در رابطه بازسازی کند. اگر سکوت فقط به‌عنوان «بی‌توجهی» فهم شود، مطالبه‌گری تشدید می‌شود؛ و اگر مطالبه‌گری فقط به‌عنوان «حمله» فهم شود، کناره‌گیری افزایش می‌یابد. بنابراین، هر دو قطب چرخه یکدیگر را تغذیه می‌کنند.

در ارتباط با مقوله چهارم، یعنی گفتمان فرسایش امنیت عاطفی، نتایج نشان داد که تکرار چرخه‌های سرزنش، دفاع و سکوت موجب می‌شود زوجین خود فرایند گفت‌وگو را تهدیدکننده تجربه کنند. این یافته با دیدگاه‌های مبتنی بر دلبستگی در زوج‌درمانی همسو است که تعارض پایدار را اغلب نشانه اعتراض نسبت به نایمینی هیجانی، ترس از طرد، یا فقدان پاسخ‌دهی عاطفی می‌دانند. (Johnson, 2004, 2007) در روابطی که امنیت عاطفی کاهش یافته است، افراد پیش از بیان نیاز، پیامدهای احتمالی آن را پیش‌بینی می‌کنند و در نتیجه یا زبان خود را بیش‌ازحد کنترل می‌کنند یا از گفت‌وگو اجتناب می‌ورزند. این وضعیت موجب می‌شود رابطه از فضای خودافشایی و نزدیکی به فضای مراقبت دفاعی از خود تبدیل شود. یافته‌های حاضر نشان داد که زوجین در تعارض مزمن تنها از مخالفت همسر آسیب نمی‌بینند، بلکه از این رنج می‌برند که مخالفت به معنای شنیده‌نشدن، بی‌ارزش شدن یا تنها ماندن تفسیر می‌شود. بنابراین، امنیت عاطفی پیش‌شرط گفت‌وگوی ترمیمی است و بدون آن، حتی آموزش مهارت‌های ارتباطی نیز ممکن است سطحی و ناپایدار باقی بماند.

از منظر تحلیل گفتمان، نتایج پژوهش حاضر تأیید می‌کند که زبان زوجین نقش سازنده در تداوم تعارض دارد. مطابق دیدگاه پاتر و ودرل، افراد از طریق گفتمان‌ها و خزانه‌های تفسیری، نسخه‌هایی از واقعیت اجتماعی را تولید می‌کنند. (Potter & Wetherell, 1987) در پژوهش حاضر، مشارکت‌کنندگان از خزانه‌های تفسیری خاصی مانند «من قربانی‌ام»، «او هیچ‌وقت تغییر نمی‌کند»، «بحث فایده ندارد»، «اگر دفاع نکنم محکوم می‌شوم» و «سکوت بهتر از دعواست» برای معنا دادن به رابطه استفاده می‌کردند. این خزانه‌ها به آنان کمک می‌کرد رنج خود را قابل فهم کنند، اما در عین حال امکان گفت‌وگوی تازه را محدود می‌ساختند. از منظر فیرکلوف، گفتمان‌ها صرفاً بازتاب روابط نیستند، بلکه در بازتولید روابط قدرت و هویت نقش دارند. (Fairclough, 1992, 2003) بر همین اساس، در روابط دارای تعارض مزمن، کسی که روایت غالب را در دست می‌گیرد، می‌تواند دیگری را در جایگاه مقصر، بی‌احساس یا ناتوان از فهم قرار دهد. این جایگاه‌سازی، به‌ویژه در بستر فرهنگی‌ای که نقش‌های جنسیتی و انتظارات خانوادگی اهمیت دارند، می‌تواند بر تجربه قدرت، مسئولیت و حقانیت در رابطه اثر بگذارد.

یافته‌های این پژوهش همچنین نشان می‌دهد که تعارض مزمن در سطح بالینی باید به‌عنوان چرخه‌ای چندلایه فهم شود. در لایه رفتاری، زوجین ممکن است فریاد بزنند، سکوت کنند، کناره‌گیری کنند یا انتقاد کنند. در لایه هیجانی، ممکن است خشم، ترس، شرم، ناامیدی یا تنهایی تجربه کنند. در لایه شناختی، ممکن است اسنادهای منفی و انتظارات شکست‌خورده داشته باشند. اما در لایه گفتمانی، آنان از زبان برای ساختن روایت‌هایی درباره خود و دیگری استفاده می‌کنند. اهمیت این لایه آن است که مداخلات زوج‌درمانی اگر فقط بر رفتار متمرکز شوند، ممکن است ریشه‌های معنایی تعارض را نادیده بگیرند. برای مثال، آموزش «گوش دادن فعال» زمانی اثربخش است که زوجین بتوانند گفتار طرف مقابل را کمتر به‌عنوان حمله و بیشتر به‌عنوان بیان نیاز یا رنج تفسیر کنند. بنابراین، بازسازی معنا باید در کنار آموزش مهارت ارتباطی قرار گیرد.

بر اساس نتایج حاضر، می‌توان گفت الگوی ارتباطی زوج‌های دارای تعارض مزمن از نوعی «گفت‌وگوی تدافعی» پیروی می‌کند. در این گفت‌وگو، هدف آشکار ممکن است حل مسئله باشد، اما هدف پنهان حفظ هویت، اثبات حقانیت و جلوگیری از آسیب بیشتر است. این یافته با مطالعاتی همخوان است که نشان داده‌اند تعارض‌های زناشویی موفق الزاماً به معنای نبود اختلاف یا حتی نبود هیجان منفی نیستند، بلکه به توانایی زوجین برای تنظیم هیجان، حفظ احترام، ترمیم ارتباط و بازگشت به گفت‌وگوی سازنده وابسته‌اند (Gottman & Krokoff, 1989; Gottman & Levenson, 1992; Sanford, 2012). بنابراین، زوج‌های دارای تعارض مزمن لزوماً به دلیل داشتن مسئله‌های بیشتر آسیب‌پذیر نیستند، بلکه به این دلیل آسیب‌پذیرند که زبان رابطه آنان توان ترمیم، انعطاف و پذیرش سهم متقابل را از دست داده است.

یکی از دستاوردهای مهم پژوهش حاضر، ارائه الگویی گفتمانی برای فهم تعارض مزمن است. این الگو نشان می‌دهد که مداخله درمانی باید از چند نقطه وارد چرخه شود: کاهش زبان سرزنش، افزایش مسئولیت‌پذیری بدون شرم‌سازی، بازمعنادهی سکوت و مطالبه، بازسازی امنیت عاطفی، و کمک به زوجین برای تبدیل روایت «من علیه تو» به روایت «ما در برابر چرخه تعارض». چنین تغییری با رویکردهای نوین زوج‌درمانی همسو است که تأکید می‌کنند مشکل اصلی زوجین اغلب خودِ چرخه تعاملی است، نه یکی از طرفین رابطه (Johnson, 2004, 2007). در نتیجه، درمانگر باید بتواند زوجین را از میدان اتهام متقابل خارج کند و توجه آنان را به الگوی تکرارشونده‌ای جلب نماید که هر دو، هرچند به شیوه‌های متفاوت، در حفظ آن نقش دارند.

## مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

## تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

## موازن اخلاقی

در تمامی مراحل پژوهش حاضر اصول اخلاقی مرتبط با نشر و انجام پژوهش رعایت گردیده است.

## تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در انجام این پژوهش ما را همراهی کردند تشکر و قدردانی به عمل می‌آید.

## References

- Bradbury, T. N., Fincham, F. D., & Beach, S. R. H. (2000). Research on the nature and determinants of marital satisfaction: A decade in review. *Journal of Marriage and Family*, 62(4), 964–980. <https://doi.org/10.1111/j.1741-3737.2000.00964.x>
- Braun, V., & Clarke, V. (2006). Using thematic analysis in psychology. *Qualitative Research in Psychology*, 3(2), 77–101. <https://doi.org/10.1191/1478088706qp063oa>
- Christensen, A., & Heavey, C. L. (1990). Gender and social structure in the demand/withdraw pattern of marital conflict. *Journal of Personality and Social Psychology*, 59(1), 73–81. <https://doi.org/10.1037/0022-3514.59.1.73>
- Fairclough, N. (1992). *Discourse and social change*. Polity Press.
- Fairclough, N. (2003). *Analysing discourse: Textual analysis for social research*. Routledge.
- Fincham, F. D., & Beach, S. R. H. (1999). Conflict in marriage: Implications for working with couples. *Annual Review of Psychology*, 50, 47–77. <https://doi.org/10.1146/annurev.psych.50.1.47>
- Gee, J. P. (2014). *An introduction to discourse analysis: Theory and method* (4th ed.). Routledge.
- Gottman, J. M. (1993). The roles of conflict engagement, escalation, and avoidance in marital interaction: A longitudinal view of five types of couples. *Journal of Consulting and Clinical Psychology*, 61(1), 6–15. <https://doi.org/10.1037/0022-006X.61.1.6>
- Gottman, J. M., & Krokoff, L. J. (1989). Marital interaction and satisfaction: A longitudinal view. *Journal of Consulting and Clinical Psychology*, 57(1), 47–52. <https://doi.org/10.1037/0022-006X.57.1.47>
- Gottman, J. M., & Levenson, R. W. (1992). Marital processes predictive of later dissolution: Behavior, physiology, and health. *Journal of Personality and Social Psychology*, 63(2), 221–233. <https://doi.org/10.1037/0022-3514.63.2.221>
- Gottman, J. M., & Levenson, R. W. (2000). The timing of divorce: Predicting when a couple will divorce over a 14-year period. *Journal of Marriage and Family*, 62(3), 737–745. <https://doi.org/10.1111/j.1741-3737.2000.00737.x>
- Heavey, C. L., Christensen, A., & Malamuth, N. M. (1995). The longitudinal impact of demand and withdrawal during marital conflict. *Journal of Consulting and Clinical Psychology*, 63(5), 797–801. <https://doi.org/10.1037/0022-006X.63.5.797>
- Johnson, S. M. (2004). *The practice of emotionally focused couple therapy: Creating connection* (2nd ed.). Brunner-Routledge.
- Johnson, S. M. (2007). The contribution of emotionally focused couples therapy. *Journal of Contemporary Psychotherapy*, 37, 47–52. <https://doi.org/10.1007/s10879-006-9034-9>
- Karney, B. R., & Bradbury, T. N. (1995). The longitudinal course of marital quality and stability: A review of theory, methods, and research. *Psychological Bulletin*, 118(1), 3–34. <https://doi.org/10.1037/0033-2909.118.1.3>
- Lincoln, Y. S., & Guba, E. G. (1985). *Naturalistic inquiry*. SAGE.
- Papp, L. M., Kouros, C. D., & Cummings, E. M. (2009). Demand-withdraw patterns in marital conflict in the home. *Personal Relationships*, 16(2), 285–300. <https://doi.org/10.1111/j.1475-6811.2009.01223.x>
- Potter, J., & Wetherell, M. (1987). *Discourse and social psychology: Beyond attitudes and behaviour*. SAGE.